

بررسی وجود ضمیر شأن محذوف و تأثیر آن در فهم و ترجمه معنای آیات قرآن (مطالعه موردی ترجمه‌های مصباح‌زاده، مصطفوی و مشکینی)

احمد سعدی^{۱*}، محمدجواد منصورسمایی^۲

۱- استادیار گروه شیعه‌شناسی، دانشگاه تهران (پردیس فارابی)، قم، ایران

۲- دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف، دانشگاه تهران (پردیس فارابی)، قم، ایران

پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۸

دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۱۸

چکیده

یکی از مفردات مهم به‌کار رفته در قرآن کریم، ضمیر شأن است که تأکید و تفخیم ویژه‌ای به کلام می‌بخشد و جز در موارد بسیار مهم به‌کار نمی‌رود. برخی از نحویان و مفسران قرآن در موارد متعددی ادعا نموده‌اند ضمیر شأن در آیاتی از قرآن مقدر است و برای این مدعا ادله‌ای ذکر نموده‌اند. در این پژوهش که به روش تحلیلی-توصیفی صورت گرفته، برای بررسی صحت این ادعا، ابتدا تبیین گردید ضمیر شأن به دلیل ایجاد ابهام، اسم بودن و رکن کلام بودن؛ از معنای تأکیدی فوق‌العاده و فراتر از دیگر ادوات تأکید برخوردار است و همچنین از جهات متعددی خلاف قیاس است؛ آنگاه ادله قائلین به تقدیر ضمیر شأن در موارد گوناگون ذکر و مورد نقد و بررسی قرار گرفت و سپس عدم تأیید تقدیر ضمیر شأن نزد عرف عرب و ناسازگاری تأکید با حذف به عنوان ادله نادرستی ادعای اضممار ذکر شده و اثبات گردید در هیچ‌یک از موارد ادعا شده ضمیری مقدر نیست. با بررسی ترجمه‌های مصباح‌زاده (تحت‌اللفظی)، مصطفوی (آزاد) و مشکینی (تفسیری) روشن گردید ترجمه مصطفوی دقیق‌تر از دیگر ترجمه‌ها بوده و ترجمه مشکینی در خصوص این مسئله، از دقت کمتری نسبت به دیگر ترجمه‌ها برخوردار است.

واژگان کلیدی: قرآن، ضمیر شأن، ضمیر محذوف، تأکید، ترجمه

۱- مقدمه

فهم عمیق آیات قرآن کریم و برداشت صحیح از کلام خداوند همواره از بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دغدغه‌ها و مسائل دانشمندان علوم اسلامی عموماً و مترجمان، مفسران و پژوهندگان قرآنی خصوصاً بوده است. یکی از اموری که در فهم یک متن عربی از جمله قرآن کریم ضروری است فهمیدن مفردات مذکور و محذوف در متن و سپس کشف ارتباط معنایی این مفردات با یکدیگر است. یکی از مفردات پر اهمیت در فهم کلام عربی و برگردان آن به دیگر زبان‌ها، ضمائر است. پژوهش‌های صورت گرفته پیرامون ترجمه‌های قرآن گواه آن است که درک صحیح ضمائر عربی، از چالش‌های بزرگ فراروی مترجم است و نقش مهمی در فهم و ترجمه آن ایفا می‌کنند (به عنوان نمونه ر.ک: نظری، ۱۳۹۳: ۵۳؛ حاجی خانی و امینی، ۱۳۹۵: ۲۰۸-۲۱۴؛ دلشاد، مسبوق و عبدی، ۱۳۹۵: ۴۶).

یکی از مفرداتی که در قرآن به صورت وسیع به کار رفته و می‌تواند مورد بررسی و تعمق قرار گیرد ضمیر شأن است که هم به صورت مذکور و هم به ادعای نحویان به صورت مقدر و محذوف در آیات متعددی از قرآن به کار رفته است.

ضمیر شأن دارای معنای تأکیدی ویژه‌ای فراتر و بالاتر از دیگر ادوات تأکید است. این در حالی است که برخی نحویان و مفسران قرآن، در مواردی، ضمیر شأن را محذوف و مقدر دانسته‌اند. حذف شدن ضمیری که معنایی جز تعظیم شأن و تأکید محتوای جمله به مضمون جمله اضافه نمی‌کند و در عین حال باقی ماندن معنای تأکیدی آن، به نظر غریب می‌آید. به همین جهت بررسی این ادعای نحویان باتوجه به ادله آنان می‌تواند راهگشای این مسئله باشد و در این تحقیق صحت این ادعا مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بدین منظور، ابتدا دلائل تقدیر این ضمیر بیان و مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد و سپس با مطالعه موردی ترجمه‌های مصباح‌زاده، مصطفوی و مشکینی، به ارزیابی آن‌ها با توجه به نتیجه به دست آمده از پژوهش پرداخته خواهد شد.

آیت الله معرفت سه روش برای ترجمه بیان می‌کند:

- ترجمه تحت‌اللفظی که به جای هر کلمه از زبان مبدأ، کلمه‌ای از زبان مقصد جایگزین می‌شود.

- ترجمه آزاد که در آن، معنا از قالبی به قالب دیگر می‌ریزد تا مراد متکلم، بی‌کم‌وکاست برگردانده شود به نحوی که حتی‌المقدور الفاظ و کلمات متن اصلی و ترجمه مطابق هم باشند.

- ترجمه تفسیری که به شرح و بسط مطالب می‌پردازد (معرفت، ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۱۳-۱۱۶).
ترجمه مصباح‌زاده، ترجمه‌ای تحت‌اللفظی است که طبیعتاً بایستی ترجمه مفردات کلام از جمله ضمیر شأن در آن نمود بیشتری داشته باشد. اهمیت این ترجمه چنان است که همین ترجمه عیناً با عناوین دیگری چون «ترجمه شعرانی» و «ترجمه اشرفی» نیز (سهواً یا عمدتاً) انتشار یافته است.

مطابق تعریف فوق، ترجمه مصطفوی که در تفسیر وی به نام تفسیر روشن مندرج شده، به عنوان نمونه‌ای از ترجمه آزاد انتخاب گردید. اهمیت این ترجمه در تبهر و اشراف کم نظیر مترجم بر معانی مفردات قرآنی است که به تألیف مجموعه چهارده جلدی التحقیق فی کلمات القرآن الکریم انجامیده است. البته شدت اهتمام ایشان به مفردات قرآن، گاهی ترجمه وی را به ترجمه تحت‌اللفظی نزدیک نموده است.

ترجمه مشکینی نیز به عنوان ترجمه‌ای تفسیری از فقهی به نام و اسلام شناس سومین ترجمه مورد مطالعه در این تحقیق خواهد بود.

بنابراین، سوالات این تحقیق چنین است:

۱. تقدیر ضمیر شأن که مورد ادعای نحویان و برخی مفسران قرآن قرار گرفته، با توجه به ادله آنان و قرائن و شواهد دیگر، چگونه ارزیابی می‌گردد؟
۲. باتوجه به نتیجه به دست آمده از پژوهش، ترجمه‌های سه‌گانه فوق چگونه ارزیابی می‌شوند؟

مبحث ضمیر شأن در کتب متعدد نحوی قدیم و جدید مطرح گردیده است. ابن جنی در *اللمع فی العریبة*، ابن صائغ در *شرح المفصل*، ابن حاجب در *کافیة*، رضی استرآبادی در *شرح آن*، ابن هشام در *مغنی اللیب و عباس حسن در النحو الوافی* به این موضوع پرداخته‌اند. آنچه در این کتب مورد بررسی قرار گرفته شرایط، معنا و کاربرد ضمیر شأن ضمن بررسی انواع ضمایر است و به صورت مستقل به بحث ضمیر شأن محذوف نپرداخته‌اند (ابن جنی، ۱۴۰۵: ۸۸؛ ابن صائغ، ۱۴۳۴، ج ۳: ۱۱۴ - ۱۱۸؛ استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۷۳ - ۳۷۶؛ ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۳۶ - ۶۳۸؛ عباس حسن، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۲۶ - ۲۳۰).

کتب تفسیر قرآن ذیل آیاتی که به زعم مفسران، ضمیر شأنی در آن به کار رفته نیز به مناسبت از ضمیر شأن و معنای آن در آیه مدّ نظر سخن رانده‌اند، اما این مباحث به صورت پراکنده در تفاسیر مزبور مطرح گردیده و احیاناً تناقضاتی در مطالب بیان شده آنان ذیل آیات گوناگون دیده می‌شود.

مطابق بررسی‌های نگارندگان، تنها دو اثر ضمیر شأن را به صورت مستقل مورد بررسی قرار داده‌اند و موارد استعمال قرآنی آن را مورد پژوهش قرار داده‌اند که بیان می‌گردد:

۱- پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی ضمیر شأن و قصه و موارد آن در قرآن کریم» نوشته مهدیه جعفری ندوشن و با راهنمایی دکتر محمدعلی سلمانی مروست که در سال ۹۱ در دانشکده زبان و ادبیات دانشگاه یزد مورد دفاع قرار گرفته است. این پژوهش اگرچه اثر درخور توجهی در زمینه ضمیر شأن است، اما به تصریح نگارنده آن به ضمایر شأن مقدر در قرآن کریم نپرداخته و بدین جهت مسئله این پژوهش با پژوهش حاضر متفاوت است.

گفتنی است که مقاله متخذ از این اثر نیز با نام «بررسی ضمائر شأن و قصه در قرآن کریم» در مجله علمی پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره ۲۹، زمستان ۹۲، صص ۱۲۵ - ۱۴۸ به چاپ رسیده است.

۲- مقاله «ضمیر الشأن فی القرآن الکریم، دراسة نحویة بلاغیة» نوشته عمار نعمة زیادی که در مجله «جامعة کربلا العلمیة» جلد ۴، شماره ۳، ایلول ۲۰۰۶، صص ۲۳۷ - ۲۷۵ نگاشته شده است.

اگرچه این مقاله به ضمیر شأن مذکور و محذوف پرداخته و برخی موارد آن را بیان نموده، اما وجود این تقدیر را مسلم و مفروغ عنه شمرده، درحالی که پژوهش حاضر بر این نکته تمرکز می کند که آیا می توان ضمیر شأن را در این موارد مقدر دانست یا خیر؟ بنابراین، پژوهش حاضر با مسئله و جهت بیان شده آن، مسبوق به سابقه به نظر نمی رسد.

۲- کیفیت استعمال ضمیر شأن

برای بررسی ضمیر شأن محذوف، بایستی ابتدا ضمیر شأن مذکور و شرایط استعمال آن را شناخت. به همین منظور ابتدا شرایط و معنای ضمیر شأن و سپس خلاف اصل بودن آن بیان می گردد و سپس وجود یا عدم ضمیر شأن محذوف مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۲- شرایط و معنای ضمیر شأن

این ضمیر از لحاظ قواعد نحوی دارای نکات خاصی است که آن را از دیگر ضمایر ممتاز نموده است. از جمله این ضمیر همواره مفرد و غایب است و نقش آن در جمله یا مبتدا است و یا در اصل مبتدا بوده، مفسر آن جمله ای است که انشائی و طلبی نیست و هیچ جزئی از آن حذف نشده و بر ضمیر شأن مقدم نشده باشد. این ضمیر هیچ نوع تابعی نمی پذیرد (ابن هشام، ج ۲: ۶۳۶ - ۶۳۸؛ استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۷۳ - ۳۷۵؛ سیوطی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۶۶؛ عباس حسن، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۲۶ - ۲۳۰).

به اتفاق دانشمندان نحوی و مفسرین، ضمیر شأن بر تأکید کلام و تعظیم شأن و تفخیم محتوایی که پس از آن ذکر می گردد دلالت می کند و در موارد کم اهمیت نباید به کار رود.

(استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۷۳). در ترجمه این ضمیر نیز، باید مفهوم عظمت و شکوه به زبان مقصد منتقل گردد (آل بویه لنگرودی و شیخی قلات، ۱۳۹۵: ۳۳).

۲-۱-۱- دلایل معنای تأکید مضاعف ضمیر شأن

ضمیر شأن دارای وجوه تأکیدی بیشتری نسبت به اسالیب دیگر تأکیدکننده است. این وجوه به شرح زیر است:

۲-۱-۱-۱- ابهام

از آنجا که مرجع ضمیر شأن قبل از آن ذکر نشده، ایجاد ابهام می‌کند به گونه‌ای که شنونده نسبت به مضمون جمله بعد اشتیاق پیدا می‌کند. بیان جمله پس از تحیر سامع و شوق او موجب می‌گردد، آن مطلب در جان او بنشیند (عباس حسن، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۲۶). این ویژگی در دیگر مؤکدات، چون تأکید لفظی و معنوی و حروف تأکیدی نظیر *إن*، *نون* تأکید و... دیده نمی‌شود.

در صورتی که برخی از اجزاء جمله بر ضمیر شأن مقدم شوند، این ابهام از بین می‌رود. به‌همین جهت نحویان تصریح نموده‌اند که هیچ جزئی از جمله تفسیرکننده ضمیر شأن، بر آن مقدم نخواهد شد (ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۳۶؛ استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۲: ۳۷۴).

۲-۱-۱-۲- اسم بودن

ضمیر شأن، چون دیگر ضمایر، اسم و دارای معنا و نقش مستقل در جمله است. این ویژگی در حروف تأکیدکننده مانند «*إن*»، «*أن*»، «*لام*» تأکید، «*نون*» تأکید وجود ندارد و تنها در تأکید لفظی و معنوی دیده می‌شود؛ بنابراین ضمیر شأن عبارتی است که گویا متکلم به مهم بودن مفاد آن تصریح نموده است.

۲-۱-۱-۳- رکن بودن

ضمیر شأن علاوه بر اسم بودن، رکن کلام است و مسندالیه قرار می‌گیرد. این خصلت حتی در دیگر اسماء تأکیدکننده چون تأکید لفظی و معنوی نیز دیده نمی‌شود و از این جهت منحصر به‌فرد است.

این رکن کلام (مسندالیه) با دیگر رکن آن (مسند) نیز از نظر معنایی متحد است و به همین جهت است که خبر آن - اگرچه جمله است - نیازی به رابط و عائد ندارد (ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۳۷).

۲-۱-۱-۴- عدم استعمال در قرآن جز در موارد بسیار مهم

با بررسی آیات قرآنی که حاوی ضمیر شأن هستند درمی یابیم که این ضمیر جز در موارد بسیار مهم به کار نرفته است. مطابق برخی پژوهش های صورت پذیرفته تنها برای سه اصل توحید، نبوت و معاد و همچنین اثبات اعجاز قرآن کریم ضمیر شأن به کار رفته و از ۲۸ مورد در تمام قرآن کریم تجاوز نمی کند (سلمانی مروست و جعفری ندوشن، ۱۳۹۲: ۱۴۴). این در حالی است که دیگر ادوات تأکید فراوان در قرآن به کار رفته اند. مثلاً «إِنَّ»، ۱۴۸۸ مورد در قرآن استعمال شده (شکرانی و توکلی، ۱۳۹۱: ۲) و حتی قسم که از شدیدترین و قوی ترین اسالیب تأکیدی است بیش از صد مورد در قرآن به کار رفته است.

۲-۲- خلاف اصل بودن ضمیر شأن

ضمیر شأن از جهات متعددی چون بازگشت به مابعد، جمله بودن مفسر ضمیر، تابع نیامدن برای ضمیر شأن، مفرد بودن و مبتدا بودن (بالفعل یا در اصل)، مخالف با قاعده و قیاس است؛ بنابراین تا هنگامی که بتوان ضمیر را به اسم معینی ارجاع داد، جایز نیست بر ضمیر شأن حمل گردد (ابن هشام الانصاری، ۱۳۶۷، ج ۲: ۶۳۶؛ ابن صائغ، ۱۴۳۴، ج ۳: ۱۱۴؛ صبان، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۳۸؛ عباس حسن، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۲۸).

برخی محققان، باتوجه به همین نکته تنها ضمیر شأن بودن مواردی که مورد اتفاق دانشمندان است را پذیرفته اند و مواردی که مورد اختلاف قرار گرفته را به چیزی غیر ضمیر شأن حمل نموده اند.

مثلاً در آیه شریفه «إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُ» (اعراف / ۲۷) که می توان ضمیر «ه» را به شیطان ارجاع داد، نظر مفسرانی که این ضمیر را شأن در نظر گرفته اند، نمی تواند صحیح باشد. (سلمانی مروست و جعفری ندوشن، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

۳- ضمیر شأن محذوف و ادله حذف آن

نحویان در موارد متعدد، ضمیر شأن را محذوف و در تقدیر گرفته‌اند. آنچه در کلام در تقدیر گرفته می‌شود به معنای آن است که مراد متکلم بوده و اگرچه متکلم آن را از کلام خود حذف نموده، قرینه‌ای در میان هست که مخاطب آن را درک می‌کند. به همین جهت قاعده «المقدّر کالمذکور» در میان نحویان به عنوان یک ضابطه مسلم و معروف درآمده است؛ بنابراین در صورتی که در جمله‌ای، ضمیر شأن مقدر باشد، لاجرم بایستی همان تأکید و تفخیم ویژه با تمام وجوه تأکید آن - که در بخش سابق ذکر گردید - فهمیده گردد.

جهت بررسی بیشتر ضمیر شأن محذوف، ابتدا بایستی به مواردی که از نگاه نحویان و مفسران قرآن، ضمیر شأن مقدر دارند اشاره گردد و سپس مورد ارزیابی و نقد قرار گیرد. مواردی که پس از آن، ضمیر شأن محذوف دانسته شده عبارتند از اسم آن مخففه، اسم کأن مخففه، اسم إن مخففه و برخی موارد دیگر. تمرکز و ثقل بحث اضممار شأن، پس از آن مخففه است و به دیگر موارد کمتر پرداخته شده است. موارد فوق همراه با ادله تقدیر ضمیر شأن و نقد و بررسی ادله در ادامه می‌آید:

۳-۱- اسم آن مخففه

آن از حروف مشبیه بالفعل است که دارای معنای تأکید است و به همراه اسم و خبر خود تأویل به مصدر می‌رود. گاهی آن مخفف می‌شود و به صورت آن به کار می‌رود. در این صورت در معنای آن (تأکید و تأویل به مصدر) تغییری رخ نمی‌دهد. اگرچه به عقیده نحویان، آن، به جهت صورت گرفتن تخفیف از تأکید کمتری نسبت به آن برخوردار است (رضایی هفتادر و رحمانی، ۱۳۹۵: ۱۱۶)، دلیل آن را نیز قاعده‌ای تحت عنوان «زیادة المبنى تدلّ علی زیادة المعنی» ذکر نموده‌اند (قشیری، ۲۰۰۰، ج ۱: ۶۱۴؛ ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۱۰۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۹: ۲۱؛ همان، ج ۱۵: ۱۷۱؛ همان، ج ۱۵: ۲۲۹؛ ملاحویش آل‌غازی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۶۱؛ همان ج ۲: ۶۷؛ مقدس اردبیلی، بی تا: ۱۷۰؛ ابن عاشور، بی تا، ج ۱: ۱۶۹؛ همان ج ۲: ۳۲۶؛ همان ج ۱۵: ۱۳۶؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳: ۴۳؛ همان ج ۵: ۲۴؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۳۰۳).

دانشمندان نحو، معتقدند آن مخففه نیز بر سر جمله اسمیه درمی آید، اما اسم آن محذوف است و جمله بعد از آن خبر آن و محلاً مرفوع است. سیبویه و ابن مالک ضمیر مقدری را به عنوان اسم آن در نظر گرفته اند و در مورد اینکه این ضمیر، ضمیر شأن است، اشاره ای نداشته اند (سیبویه، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۶۴؛ سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۲۴).

به نظر می رسد ابن حاجب اولین شخصی است که تصریح نموده بعد از آن ضمیر شأن مقدر است و دیگر نحویان پس از او این نظر را تلقی به قبول کردند (ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۱: ۴۷؛ استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۳۷۶؛ جامی خراسانی، ۱۴۳۱: ۸۷۸؛ ابن عقیل، ۱۳۹۲، ج ۱: ۳۴۶؛ سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۲۴).

این نکته نحوی در آثار مفسران قرآن و پژوهشگران در اعراب قرآن نیز راه یافت. برخی مفسران تصریح نموده اند بعد از آن، ضمیر شأن در تقدیر است (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۷۸؛ دعاس، حمیدان و القاسم، ۱۴۲۵، ج ۱: ۲۲۹؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۲: ۳۵۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۴: ۱۰۲؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۲۰۸). گروهی نیز در آیه شریفه ﴿وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيَسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَعْتَدُوا مَعَهُمْ﴾ (نساء/ ۱۴۰) اسم آن را ضمیر مقدر دانسته اند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج ۲: ۱۰۳؛ سیوطی و محلی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۱۰۴؛ طبرسی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۹۵).

۳-۱-۱- دلایل مقدر بودن ضمیر شأن پس از آن مخففه و نقد آن

همانگونه که بیان گردید، ضمیر شأن از جهات مختلف و متعدد خلاف اصل است و اثبات ضمیر شأن محذوف از خلاف اصل بیشتری برخوردار است و نیاز به دلیل بسیار محکمی دارد. اینک این ادله را مورد بررسی قرار می دهیم.

۳-۱-۱-۱ اقوی بودن آن از این

برخی از نحویان معتقدند اگر آن مخفف شود حتماً باید عملش باقی بماند. دلیل آنان چنین است: *إنّ* (مکسوره) پس از تخفیف، گاهی عمل می کند. *أنّ* (مفتوحه) از *إنّ* (مکسوره) در عمل کردن قوی تر است؛ بنابراین *أنّ* (مفتوحه) نیز پس از تخفیف حتماً باید در مابعد خود

عمل کند. لکن چون مشاهده می‌کنند که آن پس از تخفیف در مابعد خود عمل نکرده، این‌گونه آن را توجیه می‌کنند که اسم آن مخففه، ضمیر شأن محذوف است و جمله‌ای که بعد از آن آمده، تماماً خبر آن است؛ و با این بیان، عمل آن هم حفظ شده است.

یکی از شارحان کافیه، پس از بیان این نکته می‌گوید: «اگرچه این در ظاهر عمل می‌کند که قوی‌تر از عمل در مقدر است، اما دوام عمل در آن مخففه، آن را اقوی می‌گرداند» و معتقد است مواردی که اسم آن مخففه در شعر یا نثر ذکر شده باشد شاذ و نادر است (جامی خراسانی، ۱۴۳۱: ۸۷۸).

۳-۱-۱-۲- نقد دلیل

این دلیل هم در مقدمات و هم در نتیجه‌گیری دچار ضعف شدیدی است. چراکه در این بیان هم به دلیل شباهت بیشتر آن به فعل، آن از این در عمل کردن قوی‌تر دانسته شده و هم از این استدلال نتیجه گرفته شده که آن مخففه حتماً در مابعد خود عمل می‌کند و هر دو باطل است.

اما اقوی بودن عمل آن مخففه از این مخففه با ادله زیر ابطال می‌گردد:

۱. شباهت آن از این به فعل بیشتر نیست. چراکه همان‌طور که آن شبیه به افعالی چون مَدَّ است، این هم شبیه به افعالی چون فَرَّ و خَفَنَ و عَدَنَ است.
۲. اگر آن از این به فعل شبیه‌تر است، چرا آن و معمولاتش قادر به ایجاد اسناد تام مانند فعل نیستند، درحالی که این می‌تواند جمله مستقل و کاملی را تشکیل دهد؟ بنابراین حتی می‌توان این را شبیه‌تر به فعل دانست و با این بیان، اساس استدلال فوق فرو خواهد ریخت.
۳. برفرض پذیرش شباهت بیشتر آن به فعل، صرف شباهت لفظی، دلیلی بر اقوی بودن آن در عمل کردن نیست.

۴. برفرض اقوی بودن آن از این، چه دلیلی وجود دارد که آن مخففه نیز از این مخففه قوی‌تر است؟ خصوصاً با توجه به این نکته که این در غیر ضرورت لفظاً عمل نموده درحالی که آن هیچ‌گاه در غیر ضرورت عمل ننموده است.

این توجیه که دوام عمل از عمل لفظی در برخی احیان، قوی‌تر است نیز توجیه خوبی به نظر نمی‌رسد؛ چراکه (علاوه بر بی‌پاسخ ماندن این سؤال که چگونه آن لفظی که از نظر عمل اقوی است، لفظاً نمی‌تواند عمل کند و اضعف می‌تواند؟) به‌نوعی مصادره به مطلوب است، زیرا اصل دوام عمل آن مخففه مورد نزاع است و بایستی اثبات گردد.

نتیجه استدلال نیز بر فرض صحت مقدمات قابل‌پذیرش نیست؛ چراکه ابقاء عمل آن مخففه منحصر در مقدر گرفتن ضمیر شأن نیست؛ زیرا می‌توان با تقدیر گرفتن هراسمی به‌عنوان اسم آن، عمل آن را باقی دانست و نیازی به تقدیر ضمیر نیست و در صورت اصرار بر مقدر دانستن ضمیر، هر ضمیری می‌تواند معمول آن قرار گیرد و نیازی به ضمیر شأن خصوصاً باوجود موارد متعدد خلاف قیاس آن نیست.

۳-۱-۱-۳- بقاء اختصاص آن مخففه به جمله اسمیه

برخی نیز آمدن حروف عوض پس از آن مخففه را دلیل مقدر بودن ضمیر شأن دانسته‌اند. توضیح آن که در صورتی که پس از آن مخففه جمله اسمیه بیاید، مشروط به شرطی نیست. مثل ﴿وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (یونس / ۱۰)، اما چنانچه جمله فعلیه پس از آن بیاید حتماً بایستی بعد از آن یکی از حروف عوض (س، سوف، قد، لن، لا، لم) بیاید و بدون این حروف، جمله فعلیه بعد از آن نمی‌آید.

ابن عصفور در کتاب شرح جمل عباراتی دارد که حاصل آن چنین است: علت عمل کردن آن در اسم و خبرش، اختصاص آن به جمله اسمیه است که با مخفف شدن از بین نمی‌رود؛ بنابراین عمل آن نیز باقی می‌ماند؛ دلیل از بین رفتن اختصاص آن به جمله اسمیه این است که اگر آن مخففه از حروفی بود که پس از آن جمله فعلیه می‌توانست بیاید لازم نبود پس از آن، یک فاصل بیاید؛ بنابراین حتماً باید ضمیر شأن به‌عنوان اسم آن در تقدیر گرفت. (ابن عصفور، ۱۹۹۸، ج ۱: ۴۳۷).

۳-۱-۱-۴- نقد دلیل

دلیل فوق مبتنی بر سه اصل است:

نخست: بقاء اختصاص آن به جمله اسمیه،

دوم: بقاء عمل آن به دلیل بقاء اختصاص به جمله اسمیه سوم: انحصار بقاء عمل آن در تقدیر گرفتن ضمیر شأن. در صورتی که هریک از این سه اصل مورد خدشه قرار گیرد، دلیل مذکور ناتمام خواهد بود.

در مورد اصل اول، می‌پرسیم باوجود مثال‌های فراوان دخول آن بر جمله فعلیه (که در بخش ارزیابی ترجمه‌ها برخی از مثال‌های آن ذکر می‌شود)، چگونه اختصاص آن به جمله اسمیه باقی خواهد ماند؟

آمدن یک فاصل نظیر س، سوف و... بعد از آن را نمی‌توان دلیلی بر نیامدن آن بر سر جمله فعلیه و مقدر دانستن ضمیر شأن دانست. چراکه روشن است چنین ملازمه‌ای وجود ندارد، بلکه برعکس می‌توان گفت بهترین دلیل بر امکان چیزی، وقوع آن است و در این موارد، نظیر ﴿لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَتْلُوْا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ﴾ (جن / ۲۸) «آن» مخففه بر سر جمله فعلیه آمده است.

مقدر دانستن ضمیر نیز نمی‌تواند دلیل بقاء اختصاص آن به جمله اسمیه باشد؛ چراکه این مصادره به مطلوب است و اثبات این تقدیر، اول کلام است.

حتی در صورت پذیرش اختصاص، اصل دوم مورد خدشه قرار می‌گیرد؛ زیرا اختصاص به اسم یا فعل نمی‌تواند دلیل عمل کردن باشد. همان‌طور که حروفی چون قد، سین و سوف تنها بر سر فعل و آل تنها بر سر اسم درمی‌آید و ألا و لولای تحضیضیه تنها بر سر جمله فعلیه و ألای تنبیهیه تنها بر سر جمله اسمیه درمی‌آید، اما هیچکدام عامل نیستند و از طرف دیگر برخی ادواتی که اختصاصشان از بین می‌رود، بازهم می‌توانند عمل کنند؛ مانند إن مخففه و لیتما که پس از تخفیف إن و بعد از آمدن ما، دیگر اختصاصی به جمله اسمیه ندارند و بر سر جمله فعلیه هم درمی‌آیند، اما درعین حال، بر سر جمله اسمیه می‌توانند عمل کنند؛ بنابراین بقاء اختصاص به جمله اسمیه دلیل بر بقاء عمل نمی‌تواند باشد.

در مورد اصل سوم نیز حتی بر فرض پذیرش انحصار، با توجه نادرست بودن بقاء اختصاص آن به جمله اسمیه و بقاء عمل آن، روشن می‌گردد که در موارد فوق، تقدیر ضمیر شأن محظوری غیر ضروری است که نحویان بی‌جهت خود را بدان ملتزم نموده‌اند. بنابراین ادله ذکر شده برای اضممار پس از آن ناصواب به نظر می‌رسد.

۳-۲- اسم کأن مخففه

بسیاری از نحویان «کأن» را مرکب از کاف و آن دانسته‌اند و برخی نیز آن را بسیط می‌دانند (ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۱: ۲۷۲).

«کأن» نیز مانند آن مخفف می‌گردد. دانشمندان متعددی اسم «کأن» مخفف شده را ضمیر شأن محذوف دانسته‌اند. از جمله برخی مفسران ذیل آیه شریفه ﴿وَلَيْسَ أَصَابَكُمْ فُضْلٌ مِّنَ اللَّهِ لِيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ (نساء/ ۷۳) تصریح نموده‌اند، اسم «کأن» ضمیر شأن است (عکبری، بی‌تا، ج ۱: ۱۰۸؛ سیوطی و محلی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۹۲؛ صافی، ۱۴۱۸، ج ۵: ۹۰؛ دعاس، حمیدان و القاسم، ۱۴۲۵، ج ۱: ۲۰۷؛ درویش، ۱۴۱۵، ج ۲: ۲۶۱). اگرچه برخی ذیل این آیه سخنی از تقدیر اسم «کأن» نگفته‌اند (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۳: ۷۰۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۵۳۳).

۳-۲-۱- دلایل مقدر بودن ضمیر شأن پس از کأن مخففه و نقد آن

برخی دلیل تقدیر ضمیر شأن پس از کأن را تشبیه به آن بیان نموده‌اند. رضی استرآبادی می‌گوید: «همان‌طور که بعد از آن مخففه باید یکی از حروف عوض بیاید، بعد از کأن نیز این حروف می‌آید؛ بنابراین مقدر بودن ضمیر شأن پس از آن بهتر است» (استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۳۰۱).

برخی نیز دلیل عمل کأن را بقاء اختصاص آن به جمله اسمیه ذکر کرده‌اند (ابن عصفور، ۱۹۹۸، ج ۱: ۴۵۱).

نقد دلایل

در صورتی که «کأن» را مرکب دانستیم، مقدر دانستن ضمیر شأن پس از تخفیف آن و عدم آن، باز می‌گردد به دیدگاه ما در مورد آن و نیازمند بحث مستقلی نخواهد بود و همان‌گونه که اثبات نمودیم، پس از آن، ضمیری مقدر نیست؛ بنابراین، پس از کأن نیز ضمیری مقدر نخواهد بود.

اما در صورتی که کأن را حرف بسیط بدانیم علاوه بر آن که با توجه به معنای تشبیهی کأن، پذیرفتن بسیط بودن آن درست به نظر نمی‌رسد، در تقدیر گرفتن ضمیر شأن پس از آن مدعای جدیدی است و دلیل مستقلاً می‌طلبد. در این صورت تشبیه به آن نمی‌تواند دلیل تقدیر ضمیر شأن پس از آن باشد، زیرا ثابت شد پس از آن مخففه نیز ضمیر شأن در تقدیر نیست. علاوه بر آنکه صرف مشابهت لفظی به لفظ دیگر نمی‌تواند دلیل مشارکت دو لفظ در همه احکام باشد. بطلان دلیل بقاء اختصاص به جمله اسمیه نیز در نقد دلایل تقدیر ضمیر شأن پس از آن مخففه بیان گردید.

در نتیجه خواه «کأن» را بسیط بدانیم یا مرکب، ادله مذکور هیچگاه نمی‌تواند این ادعا را ثابت کند.

۳-۳- اسم إن مخففه

إن نیز از حروف مشبیه بالفعل است، اما برخلاف آن تأویل به مصدر نمی‌برد و با اسم و خبرش جمله کاملی را تشکیل می‌دهد که گاهی مخفف شده و به صورت إن به کار می‌رود. آنچه نحویان در مورد در تقدیر گرفتن ضمیر شأن گفته‌اند مربوط به آن مخففه و یا کأن مخففه است و سخن از تقدیر آن بعد از إن مخففه نیست. إن مخففه گاهی در اسم و خبر خود عمل می‌کند، مانند قرائت نافع و ابن کثیر در آیه: ﴿وَإِنْ كُنَّا لَيَوْقِفْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَالَهُمْ﴾ (هود/ ۱۱۱) که اسم إن (کل) منصوب شده است.

اما برخی مفسران چون زمخشری ذیل آیه ۱۶۴ سوره آل عمران و ۱۵۶ سوره انعام بعد از إن مخففه غیرعامله، ضمیر شأن در تقدیر گرفته‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱: ۴۳۶؛ همان،

۱۴۰۷، ج ۲: ۸۱). محمود صافی نیز ذیل آیات ۷۸ حجر، ۳ یوسف و ۶۳ طه و ۳۰ مؤمنون اسم إن را ضمیر شأن می‌داند (صافی، ۱۴۱۸، ج ۱۴: ۲۶۵؛ همان، ج ۱۲: ۳۷۸؛ همان ج ۱۶: ۳۸۵؛ همان ج ۱۸: ۱۷۴)؛ و در آیات ۱۵۶ انعام، ۲۹ یونس و ۹۱ یوسف، اسم إن را ضمیر مناسبتی چون ضمیر «نا» می‌داند (همان، ۱۴۱۸، ج ۸: ۳۳۷؛ همان ج ۱۱: ۱۱۵؛ همان ج ۱۳: ۵۸).

این در حالی است که وی ذیل آیه ﴿وَإِنْ كُلُّ ذَلِكُ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ (زخرف/ ۳۵) تصریح نموده که اگر «إن» مخففه بر سر جمله اسمیه بیاید جایز است افعال شود مانند آیه فوق‌الذکر و اگر بر سر جمله فعلیه بیاید واجب است افعال شود و عمل نکند (بنابراین دیگر ضمیر شأن و یا ضمیر مناسبتی در تقدیر نخواهد بود) (همان، ۱۴۱۸، ج ۲۵: ۸۵). وی طبق همین قاعده در آیات فراوانی، إن مخففه را واجب‌الاهمال دانسته است (همان، ج ۲: ۲۹۱؛ همان، ج ۴: ۳۶۲؛ همان، ج ۱۵: ۱۳۲؛ همان، ج ۲۳: ۶۰؛ همان، ج ۲۳: ۹۴؛ همان، ج ۲۹: ۵۵).

۳-۱-۳- دلیل مقدر دانستن اسم إن و نقد آن

در مورد إن مخففه برخی نحویان تصریح کرده‌اند که ضمیر شأن در تقدیر نیست؛ اگرچه برخی در اینجا نیز به جهت تشبیه به آن مخففه، ضمیر شأن را مقدر دانسته‌اند (استرآبادی، ۱۳۸۹، ج ۴: ۲۹۹). در این باره باید توجه داشت که میان آن و إن تفاوت آشکاری است، چراکه إن (چه مخففه و چه مثقله) جمله مابعدش را تأویل به مصدر نمی‌برد و جمله‌ای که بعد از آن می‌آید جمله مستقلی است و بخشی از جمله بزرگ‌تر نیست، درحالی‌که آن چنین نیست؛ به همین جهت این تشبیه درست نیست. علاوه بر آن که همانگونه که اثبات گردید، پس از آن ضمیر شأنی مقدر نیست؛ بنابراین، پس از إن مخففه نیز نمی‌توان به جهت تشبیه به آن، ضمیری مقدر دانست.

۳-۴- بررسی دیگر موارد تقدیر ضمیر شأن

در موارد دیگری نیز احیاناً ضمیر شأنی در تقدیر گرفته شده، مثلاً برخی مفسران در آیه ﴿وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ﴾ (أعراف/ ۱۸۵) (مبیدی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۸۰۵؛ زمخشری، ۱۴۰۷،

ج ۲: ۱۸۲؛ عکبری، بی تا: ۱۷۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۵: ۲۳۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۵: ۱۲۰؛ مظهری، ۱۴۱۲، ج ۳: ۴۴۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۳: ۴۲۸) و برخی در آیه ﴿قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفٌ لَكُمْ بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ﴾ (نمل / ۲۷) (عکبری، بی تا: ۲۹۵؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۶: ۳۵؛ مغنیه، بی تا: ۵۰۳) احتمال تقدیر ضمیر شأن را مطرح نموده‌اند.

در آیات دیگری چون ﴿مَنْ بَعْدَ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ؛ وَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا؛ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ؛ وَ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَأَتَّقُون﴾ (توبه: ۱۱۷؛ جن / ۴؛ انعام / ۱۰۱؛ مؤمنون / ۵۲) نیز برخی مفسرین، اسم کان یا دیگر نواسخ را ضمیر شأن دانسته‌اند (صافی، ۱۴۱۸ ج ۱: ۵۰؛ همان ج ۲۹: ۱۱۲؛ عکبری، بی تا: ۱۵۱؛ میبدی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۴۴۸).

۳-۴-۱- نقد تقدیر ضمیر شأن در موارد فوق

در این موارد که برخی مفسران یا پژوهشگران ضمیر شأن مقدر را اسم کان یا کاد در آن بیان نمودند، بدون هیچ تکلف و مؤونه‌ای می‌توان اسم آن را اسم ظاهری که بعدازآن آمده دانست. مثلاً در آیات فوق می‌توان به ترتیب «أجل، بعض، قلوب، سفيه، صاحبه و هذه» را اسم نواسخ مذکور دانست و نیازی به تقدیر ضمیر شأن نیست؛ بنابراین باتوجه به مخالف قاعده بودن ضمیر شأن و وجود احتمالات مناسب دیگر، مقدر بودن ضمیر شأن در این موارد قابل پذیرش نیست.

۴- نادرستی تقدیر ضمیر شأن از جهات گوناگون

ازآنچه بیان شد ناتمام بودن ادله تقدیر ضمیر شأن روشن گردید. اینک به بیان ادله‌ای بر بطلان تقدیر ضمیر شأن می‌پردازیم:

۴-۱- انحصار طریقه صحیح استدلال پیرامون معانی الفاظ در فهم عرب

اگر تقدیر ضمیر شأن را بپذیریم، باید اثر معنوی آن را در عبارت بپذیریم و مدعی شویم که عرف عرب چنین معنایی را می‌فهمد. اعتبار قواعد نحوی به فهم ارتکازی آن در کاربردهای

جمله و ظهور آن نزد عرب‌زبانان است و اگر دانشمندی نحوی، نکته‌ای یا قاعده‌ای از کلام عرب بیان نماید، در واقع مدعی آن است که همین مفهوم و معنا از کلام عرب فهمیده می‌گردد؛ بنابراین، استدلال‌های صرفاً لفظی و مبتنی بر قواعد خودساخته نحویان که به دلیل ناتوانی نحویان در یافتن قواعدی برای تحلیل آن ایجاد شده‌اند، بدون برداشت عرفی اعتباری ندارد و طریقه صحیح استدلال در مباحث الفاظ و به تبع آن کشف صحیح معنای عبارت، مراجعه به فهم اهل لغت و ارائه شواهدی از استعمال آنان است.

اما به وضوح درمی‌یابیم که این تأکید ویژه را در همه موارد کاربرد آن مخففه و کأن و دیگر موارد ذکر شده نمی‌توان یافت.

به عنوان مثال آیا در آیه شریفه ﴿عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَوْضِيٌّ وَ آخِرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ آخِرُونَ يَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ او می‌داند که به زودی برخی از شما بیمار می‌شوند و گروهی برای به دست آوردن رزق و روزی خدا در زمین سفر می‌کنند و بعضی در راه خدا می‌جنگند (مزمّل / ۲۰)، نیز همان تأکیدی که خداوند برای اموری چون توحید، نبوت، معاد و مجازات کافران و پاداش محسنان و اثبات حقانیت قرآن کریم به کار برده، دیده می‌شود؟

همچنین در آیه ﴿وَ إِذَا تَنَالَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنِهِ وَفْرًا قَبْسُوهَ بِعَذَابِ أَلِيمٍ﴾ چون آیات ما بر او خوانده شود متکبرانه روی برمی گرداند، گویی آن‌ها را نشنیده است، انگار در دو گوشش سنگینی است، پس او را به عذابی دردناک مژده ده (لقمان / ۷)، آیا نیاز به تأکید ویژه‌ای در ردیف تأکید اصول دین و اعجاز قرآن دیده می‌شود؟

نکته دیگر این است که ادعای تقدیر ضمیر شأن از هیچ شواهدی در زبان عرب برخوردار نیست و هیچ مثالی از عرب فصیح به دست نیامده که موارد مذکور چون آن، إن و کأن مخففه لفظاً بر سر ضمیر شأن آمده باشد. در اندک مواردی هم که به صورت شاذ اسم آن مخففه ذکر شده، اسم آن ضمیری غیر از ضمیر شأن بوده که می‌تواند مؤید در تقدیر گرفتن ضمیری به عنوان اسم آن باشد نه ضمیر شأن (ن.ک: جامی خراسانی، ۱۴۳۱: ۸۷۸ ابن

هشام، ۱۳۶۷، ج ۱: ۴۷). همان‌گونه که سیبویه و ابن مالک ضمیری مناسب (نه ضمیر شأن) پس از آن مخففه مقدر دانسته‌اند (سیبویه، ۱۹۸۳، ج ۳: ۱۶۴؛ سیوطی، ۱۴۲۴، ج ۱: ۱۲۴).

۴-۲- ناسازگاری تأکید و حذف

رسیدن جمله‌ای به درجه‌ای از اهمیت که نیاز به ابزاری قوی برای تأکید چون ضمیر شأن پیدا کند، و در عین حال حذف ادات تأکیدی آن بسیار عجیب و نقض غرض خواهد بود. سیوطی در *مع الهوامع* تصریح می‌کند: «دو جزء جمله مفسره ضمیر شأن (مسند و مسندالیه) هر دو باید ذکر شوند و هیچ‌یک نباید حذف شوند؛ زیرا ضمیر شأن برای تأکید و تفخیم مدلولش آمده و حذف آن با این هدف، منافات دارد؛ همان‌گونه که مندوب، ترخیم نمی‌گردد و حرف نداء از آن حذف نمی‌گردد.» (سیوطی، ۱۴۰۵، ج ۱: ۶۶).

زمانی که حذف یکی از اجزاء جمله مفسره ضمیر شأن (هرچند قرینه‌ای بر حذف آن باشد) منافی با تأکید باشد، حذف خود ضمیر شأن با آن منافات نخواهد داشت؟ علاوه بر این که حذف ضمیر، ابهامی که از ضمیر شأن فهمیده می‌شد و مهم‌ترین وجه تأکید آن را فراهم می‌ساخت را نیز از بین خواهد برد.

ابن هشام نیز تصریح کرده حذف ضمیر شأن به دلیل جمع تأکید و حذف، شاذ و مانند جمع متنافین است و تقویت کلام با حذف متناسب نیست، اما عجیب آن است که او این تنافی را پس از آن مخففه پذیرفته است (ابن هشام، ۱۳۶۷، ج ۱: ۵۷).

۵- ارزیابی ترجمه‌ها

به جهت معنای تأکیدی ویژه و خاص ضمیر شأن و با توجه به دیدگاه برگزیده در این تحقیق مبنی بر عدم اضمار آن در موارد ادعا شده، به بررسی ترجمه‌های منتخب در چند آیه برگزیده خواهیم پرداخت.

به جهت دستیابی به نتیجه بهتر، ابتدا چند آیه که در آن ضمیر شأن به صورت ملفوظ آمده مورد بررسی و مقایسه قرار می‌گیرد و سپس ترجمه چندین آیه که ادعای تقدیر ضمیر شأن در آن شده واکاوی خواهد شد.

۵-۱- ضمیر شأن مذکور

۱. ﴿إِنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا﴾ (مائده / ۳۲)

مصباح‌زاده: کسی که کشت تنی را بدون آنکه کشته باشد تنی را یا فسادی در زمین پس گویا کشته است مردمان را همه.

مصطفوی: به تحقیق کسی که بکشد نفسی را بدون مقابله با نفسی، و یا بدون فسادی در زمین، پس گویی که همه مردم را کشته است.

مشکینی: هر کس انسانی را جز برای قصاص نفس یا فسادی که در روی زمین کرده بکشد (یا از اسلام به کفر درآورد) چنان است که گویی همه مردم را کشته.

در ترجمه مصباح‌زاده و مشکینی به ضمیر شأن مذکور، توجهی نشده، اما در ترجمه مصطفوی، در مقابل آن «به تحقیق» قرار گرفته است. اگرچه به نظر نگارندگان با توجه به نکات مطرح شده در وجوه تأکید ضمیر شأن، این مقدار از تأکید، رساننده معنای خاص تأکیدی ضمیر شأن نیست و تأکید بیشتری می‌طلبد.

۲. ﴿إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ﴾ (مائده / ۷۲)

مصباح‌زاده: بدرستی که هر که انباز قرار داد بخدا پس بدرستی که حرام کرده است خدا بر او بهشت را.

مصطفوی: به تحقیق کسی که شریک قرار بدهد بخداوند پس به تحقیق حرام کرده است بر او بهشت را.

مشکینی: مسلماً هر که به خدا شرک ورزد خداوند بهشت را بر او حرام سازد.

هر سه ترجمه فوق در این آیه شریفه، معنای تأکیدی ضمیر شأن را به ترتیب با واژه‌های «بدرستی که»، «به تحقیق» و «مسلماً» منعکس نموده‌اند.

۳. ﴿إِنَّهُ لَا يُلْحِقُ الظَّالِمُونَ﴾ (انعام/ ۲۱ و ۱۳۵)

مصباح‌زاده: بدرستی که او رستگار نمی‌کند ستمکاران را/ بدرستی که رستگار نمی‌شوند ستمکاران.

مصطفوی: به تحقیق پیروز نمی‌کند ستمکاران را/ به تحقیق رستگار نمی‌شود ستمکاران. مشکینی: بی‌تردید ستمکاران رستگار نخواهند شد/ بی‌تردید ستمکاران هرگز رستگار نمی‌شوند.

در آیه فوق نیز، هر سه ترجمه با عبارات «بدرستی که»، «به تحقیق»، «بی‌تردید» و «بی‌تردید، هرگز» معنای تأکید آیه را بیان کرده‌اند که به نظر می‌رسد معنای اخیر بیش از دیگر ترجمه‌ها در رساندن معنای ضمیر شأن موفق بوده است.

۴. ﴿فَدَنْعَلَمْ إِنَّهُ لَيَخْرُؤُكَ الَّذِي يَقُولُونَ﴾ (انعام/ ۳۳)

مصباح‌زاده: به تحقیق می‌دانیم که اندوهناک می‌سازد ترا آنچه می‌گویند. مصطفوی: به تحقیق می‌دانیم که هرآینه اندوهناک می‌کند تو را آنچه می‌گویند. مشکینی: به یقین می‌دانیم که آنچه آن‌ها می‌گویند (تو را ساحر و شاعر و مجنون می‌خوانند) تو را غمگین می‌سازد.

باید توجه داشت که عبارت «به تحقیق» در ترجمه مصباح‌زاده و مصطفوی و «به یقین» در ترجمه مشکینی تأکید کننده دانستن (نعلم) است نه معلوم و به عنوان معادل ضمیر شأن بیان نشده است. در میان ترجمه‌های فوق، تنها مصطفوی تأکید ضمیر شأن را با عبارت «هرآینه» رسانده است.

۵. ﴿أَنَّهُ مِنْ عَمَلٍ مِنْكُمْ سُوءٌ أَوْ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انعام/ ۵۴)

مصباح‌زاده: بدرستی که کسی که کرد از شما بدی را به نادانی پس توبه کرد پس از آن و صالح شد پس بدرستی که خدا آمرزنده مهربانست.

مصطفوی: به تحقیق کسی که عمل کند از شما عمل بدی را از روی نادانی سپس توبه کند پس از آن و اصلاح کند امور خود را، پس خداوند آمرزنده و مهربانست

مشکینی: هر کس از شما به نادانی عمل بدی کند آن گاه بعد از آن توبه کند و به اصلاح (کار خود) پردازد بی تردید خداوند بسیار آمرزنده و مهربان است.

مصباح زاده و مصطفوی با عبارات «بدرستی که» و «به تحقیق» در صدد برگرداندن معنای تأکیدی ضمیر شأن برآمده اند، اما مشکینی تأکید آن را بیان نکرده است.

از آنچه بیان گردید و با ملاحظه موارد دیگر ضمیر شأن (رک: ذیل آیات توبه/ ۶۳؛ یونس/ ۱۷؛ هود/ ۳۶ و ۷۶؛ یوسف/ ۲۳ و ۹۰ و ۸۷؛ طه/ ۷۴؛ حج/ ۴)، روشن می شود که در ترجمه های فوق معمولاً به معنای تأکیدی ضمیر شأن توجه شده و به ترتیب مصطفوی، مصباح زاده و مشکینی بیشترین توجه را به این امر مبذول داشته اند.

۵-۲- ضمیر شأن محذوف

مهمترین مواردی که در آن ادعای تقدیر ضمیر شأن شده، پس از آن و کأن مخففه است، چراکه اضممار پس از این مخففه مورد انکار بیشتر نحویان و مفسران قرار گرفته است. به همین جهت چند مورد از استعمالات آن و کأن مخففه ذکر و ترجمه های منتخب مورد بررسی قرار می گیرند.

۱. ﴿أَن إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ﴾ (نساء/ ۱۴۰)

مصباح زاده: چون بشنوید آیت های خدا را که کفر ورزیده می شود به آن و استهزاء کرده می شود به آن پس ننشینید با ایشان.

مصطفوی: چون شنیدید آیات خدا را در حالتی که کفر ورزیده می شود به آن و استهزاء می شود به آن ها: پس منشینید با آن ها.

مشکینی: چون شنیدید که آیات و نشانه های خداوند را مورد انکار و مسخره قرار می دهند، با آنان منشینید.

هیچ یک از ترجمه های فوق، مضمون جمله ای که پس از آن مخففه آمده را مورد تأکید قرار نداده است.

۲. ﴿قَالُوا نُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا... وَ نَعْلَمُ أَنَّ قَدْ صَدَقْتُنَا﴾ (مائده/ ۱۱۳)

مصباح‌زاده: گفتند می‌خواهیم که بخوریم از آن و... بدانیم که به تحقیق راست گفتی بما.
مصطفوی: گفتند می‌خواهیم اینکه بخوریم از آن و... بدانیم که تو راست گفتی ما را.
مشکینی: گفتند می‌خواهیم از آن بخوریم و... (به عین الیقین) بدانیم که تو به ما راست گفته‌ای.

هیچیک از ترجمه‌های مذکور، معنای تأکیدی برای ضمیر شأن محذوف در نظر نگرفته‌اند.

۳. ﴿ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ﴾ (انعام / ۱۳۱)

مصباح‌زاده: آن از اینست که نیست پروردگارت هلاک کننده اهل قریه‌ها را بستم و اهلشان باشند غافلان.

مصطفوی: آن جریان این است که نبود پروردگار تو که هلاک کننده آبادیها باشد بسبب ظلم، در صورتی که مردم آنجاها غافل و بی‌خبر باشند.

مشکینی: این (ارسال پیامبران) برای این است که پروردگارت هرگز هلاک‌کننده (مردم) شهرها و روستاها به ستم نبوده در حالی که اهلشان غافل باشند.

مصباح‌زاده و مصطفوی مفاد جمله را تأکید نکرده‌اند درحالی‌که مشکینی با عبارت «هرگز» آن را تأکید نموده است.

۴. ﴿تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾ (فصلت / ۳۰)

مصباح‌زاده: فرود می‌آید بر ایشان فرشتگان که نترسید و غمگین نشوید.

مصطفوی: نازل می‌شود به آن‌ها ملائکه که ترس و حزنی نداشته...

مشکینی: فرشتگان بر آن‌ها (در دنیا به نحو تأیید غیبی، یا در وقت مرگ، یا هنگام برانگیخته شدن از قبر) فرود آیند (و گویند) که هرگز مترسید و غمگین نشوید.

در این آیه نیز مصباح‌زاده و مصطفوی تأکیدی بر جمله نیفزوده‌اند، اما مشکینی با عبارت «هرگز» آن را تأکید نموده است.

۵. ﴿لَّا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ فَضْلِ اللَّهِ﴾ (حدید / ۲۹)

مصباح‌زاده: تا بدانند اهل کتاب که قدرت ندارند بر چیزی از فضل خدا.
مصطفوی: برای اینکه ندانند اهل کتاب به اینکه قادر نیستند بر چیزی از فضل خدا.
مشکینی: تا اهل کتاب بدانند که (اگر به پیامبر خاتم ایمان نیاورند) بر چیزی از فضل خدا قادر نیستند.

در این آیه هیچ یک از مترجمین، جمله منفی پس از آن را مؤکد ننموده‌اند.

۶. ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ (جن/ ۱۶)

مصباح‌زاده: و اینکه اگر مستقیم شده بودند بر راه (اسلام) هرآینه می‌دادیم ایشان را آبی بسیار

مصطفوی: و اگر استقامت کنند در راه حق هرآینه سیراب می‌کنیم آن‌ها را از آب فراوان.
مشکینی: و (نیز به من وحی شده که) بی‌تردید اگر (انس و جن) بر راه (راست اعتقاد و عمل) استقامت ورزند حتماً آن‌ها را از آب فراوان (و برکات مادی و معنوی) سیراب سازیم.

مصباح‌زاده و مصطفوی مفاد کل جمله را تأکید نکرده‌اند (اگرچه تأکید جواب شرط را با «هرآینه» نشان داده‌اند)، اما مشکینی با عبارت «بی‌تردید» جمله را تأکید نموده است.

۷. ﴿لِيَعْلَمَ أَنَّ قَدْ أَفْلَحُوا رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ﴾ (جن/ ۲۸)

مصباح‌زاده: تا بدانند که بحقیقت رسانیدند پیامهای پروردگارشان را.

مصطفوی: تا فهمیده شود که آن‌ها انجام داده‌اند وظائف رسالت را.

مشکینی: تا بدانند (و علم ازلیش تحقق خارجی یابد) که آنان رسالت‌های پروردگارشان را (به پیامبران و آنان به مردم) رساندند.

در آیه فوق، مصباح‌زاده با عبارت «بحقیقت» مفاد آن چه دانسته می‌شود را تأکید کرده، اما مصطفوی و مشکینی آن را بدون تأکید بیان نموده‌اند.

۸. ﴿لِيَقُولَنَّ كَانَ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُ مَوَدَّةٌ﴾ (نساء/ ۷۳)

مصباح‌زاده: هرآینه می‌گویند چنانکه گویا نبوده میان شما و میان او دوستی ای.

مصطفوی: هرآینه می گوید گویا که نبود میان شما و میان او دوستی. مشکینی: چنان که گویی هرگز میان شما و او دوستی و مودتی نبوده (و نمی توانسته با شما در جنگ شرکت جوید) می گوید...

روشن است که عبارت «هرآینه» در ترجمه های مصباح زاده و مصطفوی به جهت نون تأکید «لیقولن» آورده شده و در این دو ترجمه تأکیدی به جهت تقدیر ضمیر شأن بیان نگردیده، اما در ترجمه مشکینی با عبارت «هرگز» جمله منفی پس از آن مورد تأکید قرار گرفته است.

۹. ﴿كَأَن لَّمْ يَغْنَوْا فِيهَا﴾ (اعراف / ۹۲)؛ ﴿كَأَن لَّمْ تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾ (یونس / ۲۴)؛ ﴿كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا﴾ (لقمان / ۷)؛ ﴿كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا﴾ (جاثیه / ۸)

مصباح زاده: گوئیا نبودند در آن / گویا که نرسته بود در زمان پیش / گویا که نشنید آن را / گویا که نشنیده آن را.

مصطفوی: گویا بی نیاز نبودند در آن سرزمین / گویا که در روز گذشته بی نیاز نبودند / گویا که نشنیده است آن آیات را / گویا نشنیده است آن ها را.

مشکینی: گویی هرگز در آنجا سکونت نداشتند / گویی دیروز سرپا نبوده است / گویی که آن را نشنیده / گویی که آن ها را نشنیده.

در آیات فوق، مشکینی تنها در یک مورد با عبارت «هرگز» مفاد جمله منفی پس از کأن را تأکید نموده و وی در سه مورد دیگر همانند مصباح زاده و مصطفوی تأکیدی به جمله نیفزوده است.

با ملاحظه موارد فوق روشن می گردد که مرحوم مشکینی همچنانکه در ترجمه ضمیر شأن مذکور، گاهی معنای تأکیدی آن را ذکر می کرده و گاهی از آن صرف نظر می نمود، در ترجمه عبارات دارای آن یا کأن مخففه که ادعای تقدیر ضمیر شأن در آن صورت گرفته نیز گاهی با عباراتی نظیر «هرگز» و «بی تردید» تأکید نموده و گاهی آن را بدون تأکید بیان کرده است. به نظر می رسد این عملکرد، به دو امر باز می گردد: نخست، پذیرش تقدیر ضمیر

شأن در موارد ادعا شده از سوی ایشان که منجر شده به رفتار یکسان ایشان در ترجمه ضمیر شأن مذکور و مواردی که ادعای تقدیر آن شده و بطلان آن را در این پژوهش اثبات نمودیم. دوم، عدم توجه به معنای تأکید ویژه و خاص ضمیر شأن که باعث گردیده گاهی آن را مورد توجه قرار دهد و گاهی از ترجمه آن صرف نظر کند، اما مصباح‌زاده (به جز در یک مورد) و مصطفوی، در مواردی که ادعای تقدیر ضمیر شده، در ترجمه آیات، از عبارات تأکیدی استفاده نکرده‌اند و از این جهت صحیح تر ارزیابی می‌گردد. اگرچه به نظر می‌رسد در ترجمه ضمیر شأن مذکور، ترجمه دقیقی ارائه نداده‌اند، زیرا از عباراتی تأکیدی مانند دیگر ادوات تأکیدی بهره برده‌اند، درحالی‌که ضمیر شأن به دلایلی که بیان گردید از تأکید فوق العاده و خاصی برخوردار است. ترجمه پیشنهادی نگارندگان برای ترجمه ضمیر شأن، بدین گونه است: «مطلب مهم چنین است که...»

۶- نتیجه‌گیری

از مقاله فوق نتایج زیر به دست آمده است:

- ۱- از آنجا که ضمیر شأن از جهات گوناگون خلاف اصل است و ضمیر شأن محذوف به دلیل اصالت عدم تقدیر، دارای خلاف اصل مضاعف است و تمامی ادله ذکر شده برای تقدیر ضمیر شأن، ضعیف است، نمی‌توان چنین اضماری را پذیرفت.
- ۲- برداشت نکردن چنین تأکید ویژه‌ای در عرف عرب، ناسازگاری تأکید با حذف و عدم احتیاج به تقدیر ضمیر شأن در موارد ادعا شده، اثبات می‌کنند که در هیچ یک از آن موارد، ضمیر شأن محذوفی وجود ندارد.
- ۳- در ترجمه آیات دارای ضمیر شأن مذکور، هیچ یک از ترجمه‌های مورد بررسی، معنای تأکید ویژه آن را (که به دلیل ابهام، اسم بودن و رکن بودن آن، فراتر از دیگر ادوات تأکید است) مورد توجه قرار ندادند و آن را همچون دیگر ادوات تأکیدی ترجمه نموده‌اند.

۴- در مواردی که ادعای تقدیر ضمیر شأن شده، مصطفوی و مصباحزاده در ترجمه شان، تأکیدی به مضمون جمله نیفزوده‌اند، اما مشکینی در برخی موارد معنای جمله را با تأکید بیان نموده که ممکن است به جهت پذیرش تقدیر ضمیر شأن باشد که در این پژوهش بطلان آن اثبات گردید.

۷. منابع

*قرآن کریم.

- ۱- آل بویه لنگرودی، عبدالعلی و شیخی قلات، سریه، «کارکرد نشانه‌های تأکید در زبان عربی معاصر و معادلیابی آن در زبان فارسی (با تکیه بر ترجمه کتاب الأیام طه حسین و مقدمه للشعر)»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، دوره ۶، شماره ۱۴، صص ۱۳-۴۰، (۱۳۹۵ش).
- ۲- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، تحقیق علی عبد الباری عطیة، بیروت: دار الکتب العلمیة (۱۴۱۵ق).
- ۳- ابن جنی، عثمان، اللمع فی العربیة. تحقیق حامد مومن. بیروت: عالم الکتب، (۱۴۰۵ق).
- ۴- ابن صائغ، یعیش بن علی بن یعیش، شرح المفضل، قم: ذوی القربی، (۱۴۳۴ق).
- ۵- ابن عاشور، محمد بن طاهر، التحریر و التنویر، بی‌مک: موسسة التاریخ (بی‌تا).
- ۶- ابن عصفور، شرح جمل الزجاجی، تحقیق امیل بدیع یعقوب، بیروت: دار الکتب العلمیة (۱۹۹۸م).
- ۷- ابن عطیة، عبدالحق بن غالب اندلسی و عبدالسلام، عبد الشافی محمد، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت: دار الکتب العلمیة، (۱۴۲۲ق).
- ۸- ابن عقیل، بهاء الدین عبدالله بن رحمان بن عبدالله، شرح ابن عقیل علی الفیة ابن مالک، قم: دار زین‌العابدین، (۱۳۹۲ش).
- ۹- ابن هشام، جمال الدین، مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، تحقیق مازن المبارک و محمدعلی حمدالله، قم: صحافی ناصر، (۱۳۶۷ش).
- ۱۰- ابوحیان، محمد بن یوسف اندلسی، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق محمد جمیل صدقی، بیروت: دار الفکر، (۱۴۲۰ق).

بررسی وجود ضمیر شأن محذوف و تأثیر آن در فهم و ترجمه معنای آیات قرآن ... _____ احمد سعدی و محمدجواد منصورسمایی

- ۱۱- استرآبادی، رضی الدین محمد بن حسن، شرح الرضی علی الکافیة، تصحیح یوسف حسن عمر، قم: دار المجتبی، (۱۳۸۹ش).
- ۱۲- زیادی، عمار نعمة، «ضمیر الشأن فی القرآن الکریم؛ دراسة نحویة بلاغیة»، جامعة کربلاء العلمیة، جلد ۴، شماره ۳، صص ۲۳۷-۷۵، (۲۰۰۶م).
- ۱۳- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق محمد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۱۸ق).
- ۱۴- ثعالبی، عبدالرحمن بن محمد، جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، تحقیق محمد علی معوض و عادل احمد عبد الموجود، بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۱۸ق).
- ۱۵- جامی خراسانی، عبدالرحمن بن احمد، شرح الجامی علی الکافیة المسمى ب «الفوائد الضیائیة» و یلیه التعليق السامی علی شرح الجامی، تحقیق سید محمد زکی جعفری، قم: موسسة دار الحجة للثقافة، (۱۴۳۱ق).
- ۱۶- حاجی خانی، علی و امینی، نوروز، «رویکردی انتقادی از منظر میزان توجه به جایگاه سیاق در ترجمه‌های تحت‌اللفظ، امین، معنایی و تفسیری»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، دوره ۶، شماره ۱۴، صص ۲۰۷-۲۳۶، (۱۳۹۵ش).
- ۱۷- حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت: دار الفکر، (بی تا).
- ۱۸- درویش، محیی الدین، اعراب القرآن و بیانه، دمشق: دار الارشاد، (۱۴۱۵ق).
- ۱۹- دعاس، احمد عبید؛ حمیدان، احمد محمد و القاسم، اسماعیل محمود، اعراب القرآن الکریم، دمشق: دار المنیر و دار الفارابی، (۱۴۲۵ق).
- ۲۰- دلشاد، شهرام؛ مسبوق، سید مهدی و عبدی، صلاح الدین، «بازکاوی ترجمه عبداللطیف تسوجی از داستان بنیادین هزار و یک شب بر اساس الگوی ژان رنه لادمیرال»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، دوره ۶، شماره ۱۵، صص ۳۷-۵۸، (۱۳۹۵ش).
- ۲۱- رضایی هفتادر، غلام‌عباس و رحمانی، نعیم، «پژوهشی درباره واژه‌های "رحمان" و "رحیم" بر اساس قاعده "زیادة المبنى تدل علی زیادة المعنی"»، مجله ادب عربی (دانشگاه تهران)، سال ۸، شماره ۲، (۱۳۹۵ش).

- ۲۲- زمخشری، محمود ابن عمر، *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل*، بیروت: دار الكتاب العربی، (۱۴۰۷ق).
- ۲۳- سلمانی مروت، محمد علی و جعفری ندوشن، مهدیه، «بررسی ضمایر شأن و قصه در قرآن کریم»، *انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی*، دوره ۹، شماره ۲۹، صص ۱۲۵-۱۴۸، (۱۳۹۲ش).
- ۲۴- سیویه، ابو بشر عمرو بن عثمان بن قنبر، *کتاب سیویه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، بیروت: عالم الکتب، (۱۹۸۳م).
- ۲۵- سیوطی، جلال الدین و محلی، جلال الدین، *تفسیر الجلالین*، بیروت: مؤسسه النور للمطبوعات، (۱۴۱۶ق).
- ۲۶- سیوطی، جلال الدین، *معجم الهوامع*، شرح *جمع الجوامع*، قم: منشورات رضی - زاهدی، (۱۴۰۵ق).
- ۲۷- سیوطی، جلال الدین، *البهجة المرضیة علی الفیة ابن مالک*، تحقیق مصطفی حسینی دشتی، قم: اسماعیلیان، (۱۴۲۴ق).
- ۲۸- شکرانی، رضا؛ و توکلی، محسن، «برابریابی فارسی «إن» در ابتدای آیات قرآن کریم بر پایه دستور زبان زایشی - گشتاری». *پژوهش های زبان شناختی قرآن*، دوره ۱، شماره ۲، صص ۱-۲۲، (۱۳۹۱ش).
- ۲۹- صافی، محمود بن عبدالرحیم، *الجدول فی اعراب القرآن*، دمشق: دار الرشید، (۱۴۱۸ق).
- ۳۰- صبان، محمد بن علی، *حاشیة الصبان علی شرح الاشمونی علی الفیة ابن مالک*، قم: منشورات رضی - زاهدی، (۱۳۶۳ش).
- ۳۱- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی (جامعه مدرسین حوزه علمیه قم)، (۱۴۱۷ق).
- ۳۲- طبرسی، فضل بن حسن، *جوامع الجامع*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، (۱۳۷۷ش).
- ۳۳- عباس حسن، *النحو الوافی*، تهران: ناصر خسرو، (۱۴۲۲ق).
- ۳۴- عکبری، عبدالله بن حسین، *التبیان فی اعراب القرآن*، عمان - ریاض: بیت الافکار الدولیه، (بی تا).

بررسی وجود ضمیر شأن محذوف و تأثیر آن در فهم و ترجمه معنای آیات قرآن ... _____ احمد سعدی و محمدجواد منصورسمایی

۳۵- فراء، ابوزکریا یحیی بن زیاد، معانی القرآن، تحقیق احمد یوسف نجاتی، محمد علی نجار و عبد الفتاح اسماعیل شلبی، مصر: الدار المصریه للتألیف و الترجمة، (بی تا).

۳۶- قشیری، عبدالکریم بن هوازن، لطائف الاشارات، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، (۲۰۰۰م).

۳۷- مشکینی، علی، ترجمه قرآن، چاپ دوم، قم: الهادی، (۱۳۸۱ش).

۳۸- مصباح زاده، عباس، ترجمه قرآن، تهران: بدرقه جاویدان، (۱۳۸۰ش).

۳۹- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، (۱۳۶۰ش).

۴۰- مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران: نشر کتاب، (۱۳۸۰ش).

۴۱- مظهری، محمد ثناء الله، التفسیر المظهری، تحقیق غلام نبی تونسلی، پاکستان: مکتبه رشیدیہ، (۱۴۱۲ق).

۴۲- معرفت، محمد هادی، تفسیر و مفسران، قم: تمهید، (۱۳۷۹ش).

۴۳- مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران: دار الکتب الاسلامیه، (۱۴۲۴ق).

۴۴- مغنیه، محمد جواد، التفسیر المبین، قم: بنیاد بعثت، (بی تا).

۴۵- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد، زیادة البیان فی احکام القرآن، تهران: مرتضوی، (بی تا).

۴۶- ملاحویش آل غازی، عبد القادر، بیان المعانی، دمشق، مطبعة الترقی، (۱۳۸۲ش).

۴۷- میبدی، رشیدالدین، کشف الأسرار و عدة الأبرار، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: امیر کبیر، (۱۳۷۱ش).

۴۸- نظری، علیرضا، «گونه‌شناسی چالش‌ها و جایگاه ترجمه ماشینی از عربی به فارسی»، پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی، دوره ۴، شماره ۱۱، صص ۲۹-۵۶، (۱۳۹۳ش).